

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ المصيرُ (۷۳) يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يِنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۷۴) وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷)

مقداری از بحث آیه ۲۰ سوره حدید درباره حکایت دنیا باقی ماند.

اغْلُمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ؛ بدانید که این حیات دنیا لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر است کَمَثَلِ غَيْثٍ؛ مثل بارانی است أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ؛ که روییدنی‌های آن کفار را به تعجب می‌اندازد ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا؛ آن موقع پژمرده می‌شود و تو آن‌ها را زرد می‌بینی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰)

کدام دنیا دنیای فریب است؟

این حکایت دنیا است، البته بارها توضیح داده شده است که منظور از دنیا این آسمان و زمین نیست. به معنی همان است که در روایات به عنوان شارحین قرآن آمده است و از درون خود آیات هم مشخص است که **الدنيا دُنْيَاوَان**: دنیا دو نوع است یکی **دُنْيَا بِلَاغٍ** که این می‌شود همین آسمان و زمین، دنیایی که پیام ابلاغ خودش کافی است و تذکرات خودش را دارد، آن بد نیست بلکه **مخلوق خداست** اگر منظور آسمان و زمین و همه‌ی مخلوقات و این‌ها است که چیز بدی نیست، پیام‌هایش هم کافی و کامل است؛ یعنی اگر در کنار زایشگاه‌ها قبرستان‌ها نبود، آدم می‌گفت که پیامش ناکافی است. بالاخره در کنار صحتش مرض و در کنار مرضش صحت، در کنار ثروتش فقر است و اگر این‌ها نبود می‌شد **دنیای فریب**. این که دنیا متاع الغرور است،

این که کالای فریب است، منظور دنیا به معنی **من و ما** است، نه این آسمان و زمین! این همین دنیایی است که امیر المؤمنین می‌فرماید: **الدنيا متجر أولياء الله، مهبط وحى الله** و این که **الدنيا مزرعة الآخرة** هم‌هاش که دنیا دنیای بدی نیست به هر حال این‌ها هم دنیا است؛ برای همین است که گفته‌اند **الدنيا دنیوان**؛ دنیا دو دنیا است یک **دنیا بلاغ**؛ رساننده محتوایش و دیگری **دنیا ملعونه**؛ دنیای ملعون شده. در این آیه‌ی ۲۰ حدید که دنیا این‌گونه مثال زده شده است، منظور همان دنیای ملعونه است. دنیای من و ما که می‌گوید: **وَتَفَاخُرَ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ** کی بیشتر در آورده، کی بالای مجلس است؟ کی پایین است؟! و ... ۱- **وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ** ۲- **وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ** ۳- **وَرِضْوَانٌ**.

مقام رضا: صبر همراه با رضایت

و در جای دیگر داشتیم که **وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** (توبه: ۷۲)؛ این رضوان الهی است که آدم به مقامی برسد که خدا از او راضی است و او هم از خدا راضی است. مهم این است که یک رضایت طرفینی در مسئله وجود داشته باشد؛ یعنی از هم راضی باشند نه این که صابر باشند، صبر همان گیاه تلخی است که به‌خصوص برای گرفتن بچه از شیر می‌زنند و به آن می‌گویند صبر زرد. یک موقع آدم صابر است یعنی صابر است دیگر و با تلخی دارد قضیه را **تحمل** می‌کند تا این که بیاید به مقام رضا برسد، فاصله وجود دارد. و این که کسی بتواند در جنت رضوان الهی واقع شود، چه در این دنیا و چه در آن دنیایش، نه فقط در آن دنیا، بلکه این دنیایش هم به جایی برسد که از خدا راضی باشد و به خدا اعتماد بکند. شما نگاه بکنید می‌بینید که در آیات این به عنوان فاصله‌ای دیده شده است شما بیاورید سوره طه آیه ۱۳۰!

ریشه رضایت از خداوند منزله دانستن اوست

صبر < تسبیح < رضا

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ حالا فاصبرش را کنار بگذارید و حالا آخر آیه دارد که **لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ** این فقط هم مال پیغمبر نیست.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ؛ اول باید **صبر** کنی **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا؛** قبل از طلوع شمس؛ یعنی قبل از قضا شدن نماز و قبل از غروب شمس، این‌ها مشخص است که زمان‌های کاملاً بخصوصی است قبل از طلوع و غروب که ذکر هم خیلی وارد شده است، حتی ذکر خاص وارد شده است. یک ذکری هست که توصیه کرده‌اند ۱۰ مرتبه بگویند این ذکر را، ذکر دو سه خطی هم هست؛ (چون که من نمی‌گویم، یاد هم نیست، ولی وارد شده است!) خیلی هم عجیب است که در روایتش دارد که **فریضه علی کل مسلم** که ده بار این ذکر را بگویند ولی ما چون یک مقداری در سندش شک می‌کنیم، چون چند تا مجهول در سندش دارد، کلاً نمی‌گوییم! ولی چون دارد که **وَسَبِّحْ** چون فعل امر است، اقل مراتبش استحباب است **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ** دوباره فسیح دارد؛ یعنی **تسبیحاتی** که در پاسی از شب و اطراف نهار؛ در لبه‌های روز، اول و آخر روز. تو این **ارتباط** را با خدا داشته باش آن هم ارتباط با چه نگاهی؟ ارتباط با **سَبِّحْ**، حتی حمد هم ندارد البته دارد که **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ** ولی ارتباط با **سَبِّحْ**؛ یعنی این که خدا پاک و منزّه است. یعنی با این زاویه دید که خدا از عیب و نقص منزّه است حالا **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ**؛ حتی با حمد **سَبِّحْ** داشته باش! یعنی با این نگاه و با این ارتباط که خدا کارش درست است و این که خدایا من می‌دانم که کار تو درست است، تا این که **لَعَلَّكَ تَرْضَى؛** یعنی یواش یواش از **مقام صبر** ارتقا پیدا کنی **به مقام رضا** و راضی شوی و این بسیار مشکل آدم را حل می‌کند و در پایان بسیاری از آیات این هست که خداوند عزیز حکیم است. شما قبول کن که خدا حکیم است.

در جلسه‌ی دیگری بود که عرض می‌کردم که ما مدل داریم در دعا کردن تا مدل! یک **مدل دعای شاکبانه** است که کلاً به خدا می‌گوید که اگر دادی، دادی وگرنه می‌روم بیرون! این مدل بی‌ادبانه دعاست. البته اشکال ندارد که آدم کلاً یک چیزهایی دلش بخواهد! منتها دعا اینگونه است که کسی سرش را بگیرد به سوی آسمان و با توجه به این که می‌داند خدا کارش درست است بگوید خدایا هر چه صلاح است، نه این که یک عالمه دستور بدهد به خدا. چون که در دعا خیلی وقت‌ها پس زمینه‌ی کار این است که خدایا من که بهتر می‌فهمم و اینش که مشخص است، درست است که تو زورت بیشتر است، ولی من بهتر می‌فهمم و حالا تو هم بیا بفهم که چکار باید

بکنی یا زورش را به من بده! این خیلی وقت‌ها می‌شود ته مایه‌ی دعا. در حالی که پیغمبر حتی در مورد مسئله‌ی تغییر قبله دارد که: **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا** (بقره: ۱۴۴)؛ ما می‌دیدیم که تو چشم در آسمان می‌چرخاندی. این یک حرف است که چشم در آسمان بچرخانی و چیزی هم نمی‌گویی و خداوند عالم غیب و شهادت می‌داند که تو چه می‌خواهی بگویی! لازم نیست هی داد و بیداد بکنی که! و شما به خدا **اعتماد** می‌کنید آن وقت **فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا**؛ برای این که تو راضی شوی ولی تو فقط چشم می‌انداختی در آسمان. این یک مدل دعا کردن است و یکی دیگر این مدل‌های دعا کردن است که گاهی اوقات شاکیانہ و با محتوای این که بالاخره مشخصاً من بهتر می‌فهمم که چه چیزی در تقدیر به نفع من است! آن موقع با شدت و غلظت زیاد می‌خواهد که گاهی ممکن است بدهند ولی صلاح هم نباشد!

به هر جهت این که **وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ** (حدید: ۲۰) و این نقطه‌ی اصلی است که در سوره توبه از آن به عنوان **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** یاد شده است.

امر به معروف و نهی از منکر پایه ایمان

یک نکته‌ی دیگر که از آیات قبل جا مانده است، خود نقش امر به معروف و نهی از منکر که در آیات قبل می‌دیدید، مورد توجه شدید اهل بیت بوده است که این امر به معروف و نهی از منکر حتی پایه‌ی اقامه‌ی نماز ذکر شده است، دقت کنید به آیه **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** (توبه: ۷۱) حتی ما آیات بالاتر از این داریم که اصلاً پایه‌ی خود ایمان است؛ یعنی شما اینقدر درک بکن که (۱۲: ۱۹) یک منکر و معروف‌هایی است که قبل از ایمان به خدا قابل تشخیص است که شوق نسبت به آن معروف‌ها و پرهیز از آن منکرهاست که پایه‌های ایمان می‌شود! برای همین چنین آیه‌ای داریم! شما بیاورید سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۱۰: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**؛ شما بهترین مردم هستید؛ یعنی بهترین امتی که از میان این مردم اخراج شده و پدید آمده و آن وقت چکار می‌کنید **تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**؛ که شما امر به معروف و نهی از منکر دارید که مستقلاً در قرآن قابل بحث است که باید چنین پدیده‌ای در منظومه‌ی فکر دینی

آدم باشد و این چیزی است که در سطح فردی نیست؛ چون که امر به معروف از مواردی است که اصلاً جزء اخلاق فردی نیست، جزء دین فردی شخص نیست، بلکه جزء دین، فضولی در کار مردم است، یا هر چیزی که در این مدت‌ها اسمش را گذاشته‌اند! (۱: ۲۱) چون آدم خودش را که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، چیزهای فردی دین همان **إِتَّقُوا اللَّهَ** و خودتان را محاسبه بکنید و این چیزها است. گاهی اوقات یک سخنان سخیفی گفته می‌شود که فکر نمی‌کنند که حداقل کمی توجه کنند! در این مدت گفته شده که حجاب یک مسئله‌ی کاملاً شخصی و فردی است در اسلام، در حالی که اتفاقاً حجاب دقیقاً یک مسئله‌ی شخصی و فردی برای خودش نیست؛ چون یک نفر برای شخص خودش که برای خودش که حجاب نمی‌گیرد! یا این که در خانواده حجاب نمی‌گیرد که! اگر یک مقدار آدم بگذارد این حرف‌هایش از مجرای عقل هم عبور کند و فیلتر شود، بد نیست! یعنی چه که می‌گویید: حجاب یک مسئله فردی و شخصی است؟ این دیگر جزء واضحات است دیگر که یک نفر لازم نیست در مسئله‌ی شخصی خودش و خانواده‌ی خودش حجاب داشته است.

وقتی دعا مستجاب نمی‌شود

(۳۲: ۲۲) حجاب دقیقاً یک مسئله‌ی اجتماعی است و طبیعتاً کار اجتماعی خودش را لازم دارد و برخورد اجتماعی خودش را می‌خواهد، حالا هر برخوردی که باشد، ولی مسئله‌ی فردی نیست. حضرت علی(ع) می‌فرماید: **لَا تَتْرُكُوا أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤْتَى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ وَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛** این‌ها را فراموش نکنید وگرنه آن وقت شرار حاکم می‌شوند، می‌آیند بالا، شرار مستولی می‌شوند، متولی می‌شوند، نه این که حاکم حکومت می‌شوند! چون روایت به این معنا ربطی ندارد گرچه می‌توانند حاکم حکومت هم بشوند، ولی آن‌ها سلطه و نفوذ پیدا می‌کنند، **ثُمَّ تَدْعُونَ وَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛** آن موقع دعا می‌کنید و استجاب نمی‌شود. (۳۱: ۲۳)

سؤال: از کجا استنباط می‌کنید که ایمان یا نماز بر پایه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است؟

جواب: ^۲ این دأب تفسیری است که خود اهل بیت دارند؛ یعنی از خود ترتیب‌هایی که در قرآن ذکر شده است، استفاده می‌کنند. در آن جا چند مثال هم زدیم؛ مثلاً در بحث سرقت به عنوان یک گناه مردانه می‌گوید: **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** (مائده: ۳۵) ولی در مورد چیزهایی که مقداری مردانه‌تر نباشد، یا این که مقدماتش مردانه نباشد می‌بینید که گناه را به صورت دیگری می‌گوید و ترتیبش را متفاوت می‌کند. موارد زیادی در قرآن هست و آن موقع اهل بیت از این ترتیب‌ها استفاده می‌کنند؛ مثلاً در همان آیات سوره مبارکه توبه **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** (۷۱) اهل بیت از این ترتیب استفاده کرده‌اند و گفته‌اند که خود اقامه‌ی نماز بر پایه‌ی این‌هاست و اگر امر به معروف و نهی از منکر نباشد، خود اقامه‌ی نماز و این‌ها هم دیگر نخواهد بود.

گذشت فقط در حقوق فردی است نه اجتماعی!

سؤال: این نگاه تشکیلاتی از بالا است یا نگاه فردی است، در اجتماع باید باشد یا هر فردی باید انجام دهد؟
 جواب: این بیانات اجتماعی است، این آیات، **آیات اجتماعی** است. من در جلسه گذشته، یا قبل‌تر این، نگاه تشکیلاتی قرآن را در **وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** (آل عمران: ۱۰۳) گفته‌ام که حتی **وَلَا تَفَرَّقُوا** آن هم یک نکته‌ای دارد که می‌گوید: شما به حبل الله تمسک بکنید و جمعی تمسک بکنید، جمیعاً حال آن **اعتصام** است. مثل این که بگوییم این جمعیت نماز بخوانید، **نماز جماعت** و فردی هم نخوانید با تأکید. اگر همه نماز بخوانند؛ یعنی کسی این دستور را گوش نکرده؛ یعنی نماز جماعت را نخوانده است. گاهی سطح این‌ها را باید دقت بیشتری دید!

آیاتی که شما در سوره توبه دارید، آیات اجتماعی است. آن آیات **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ**؛ یعنی این که می‌خواهیم نماز را اقامه کنیم نه این که نماز را بخوانیم، به هر حال جملات باید با هم سازگار باشد. اگر بگویند نماز یک چیز است، باید بخوانید، ولی اگر نماز ستون است، دیگر ستون را نمی‌خوانند بلکه ستون دین آن را اقامه می‌کنند. حالا این که این حرف را در **بستر اجتماعی** زده است قطعی

است، حالا بحث فردی و شخص می‌ماند. این سؤال، سؤال خوبی است چون یک بار **برخوردهای شخصی** و فردی داریم و این که چه معیارهایی برای برخوردهای فردی وجود دارد؛ مثلاً گذشتن از حق برای برخوردهای فردی مناسب است؛ مثلاً آدم از **حقوق فردی** خودش در مقابل یک نفر بگذرد یا از قرض فردی خودش در مقابل دیگری بگذرد. **أولاً فَتَنْظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ** (بقره: ۲۸۰)؛ یعنی تا زمانی که یک یسری برایش وجود بیاید، فاصله بیندازد و اگر هم بگذرد که بگذرد و خیلی به شخص فشار نیاورد. باز هم آمده که: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ؛** اگر معاقبه می‌کنید به همان مقدار که عقاب شدید، معاقبه بکنید و در ادامه دارد که **وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ** (نحل: ۱۲۶)؛ یعنی اگر صبر کنید برای خود آن صابر خوب است، ولی این که برای طرف دیگر خوب است یا نه معلوم نیست که خوب باشد! ولی برای **صابر** این خوب است که بگذرد، ولی در مسائل اجتماعی این را نداریم که مثلاً یک نفر از **بیت المال** چیزی را قرض گرفته است و کلاً بیت المال این‌ها را ببخشد مثلاً همه قرض‌های ملت را به بانک‌ها ببخشد! یا این که مجازات‌هایی که مثلاً طرف یک کاری در سطح کشور کرده است، آن را ببخشند! اتفاقاً این آیه بحثش این است که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ** (۷۳) نه تنها بحث بخشیدن اصلاً نیست، بلکه بحث غلظت است اتفاقاً. در بحث سوره توبه این مشخص و قطعی است که در پرتو یک بحث اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر بکنید که اقامه‌ی نماز و این‌ها حاصل شود.

نفاق پدیده‌ای قابل شناسایی برای جامعه

اما حالا یک فایل و بسته‌ی مهمی خداوند دارد در این بخش ارائه می‌دهد که نوع برخورد با منافقین که حالا شناسایی شده‌اند که به چه کسانی منافق می‌گویند و چه برخوردی دارند و بحث‌هایی که تا حالا عرض شد، حالا شما نوع برخورد با این‌ها را از لحاظ دینی چه پیشنهاد می‌دهید؟ کسانی که **منطق‌های غیر دینی**، ترویج منطق‌های غیر دینی و اقدام بد دارند و همه‌ی این‌ها با تمام طیفی که دارند، حالا شما چه پیشنهادی می‌دهید؟ این جاست که ما **فقه حکومتی** احتیاج داریم؛ یعنی فقه در بیاورد! کتاب طهارات و صلوه را اگر ما کنار هم بگذاریم، خیلی زیاد می‌شود، اما باید به جهت فقه حکومتی یک حرکتی انجام بشود که بگوید چکار باید کرد کلاً.

اصلاً چشم اندازه‌های این‌ها را چگونه باید نوشت و چه حرکت‌هایی باید کرد؟ آن هم در یک برخورد دینی! یک وقت راهنمایی و رانندگی است که می‌گوید چکار باید بکنیم و چه چشم‌اندازی باید داشته باشیم و چه حرکت‌هایی باید بکنیم، ولی یک وقت برخورد متکی به دین با چیزی که این‌قدرش باید برای همه‌ی شما واضح شده باشد و باید این مسئله ترویج بشود.

شناسایی منافق < برخورد با منافق

نفاق برعکس این‌که یک پدیده‌ی باطنی دارد تلقی می‌شود و خیلی‌ها می‌گویند که نفاق یک مسئله‌ی شناسایی نشده است؛ زیرا شما دارید درباره‌ی پدیده‌های باطنی صحبت می‌کنید، کفار مشخص‌اند مؤمنین هم مشخص‌اند ولی شما در این وسط مواجهید با یک گروهی که اسمش را می‌گذارید منافق. آن وقت خیلی‌ها هم این‌گونه آن را تفسیر می‌کنند که منافق کسی است که **ظاهر مؤمن** و **باطن کافر** دارد و چون که ظاهر مؤمن و باطنش کافر است، پس شما با یک امر باطنی سر و کار دارید و طبیعتاً غیر قابل شناسایی و طبیعتاً غیر قابل برخورد است؛ چون شناسایی نمی‌شود. ببینید اگر به این صورت بخواهیم حرکت کنیم که نه نفاق را می‌توان شناسایی کرد؛ چون یک پدیده باطنی است و آن وقت نمی‌توانید جامعه را به شناسایی آن‌ها رهنمون شوید، بعدش هم نمی‌توانید **برخورد** کنید! چون نمی‌توانید **شناسایی** کنید. این می‌شود رگ و ریشه‌ی اصلی آن حرف غلط.

(۴۰: ۳۳) باید این مشخص شده باشد که نفاق، (معنای روایی‌اش را با معنای قرآنی‌اش قاطی نکنید). چون که نفاق را در معنای روایی‌اش به بحث **ریا** زده‌اند، که ریا خودش یک نوع نفاق است. آیا برخورد قرآن با پدیده‌ی منافقین، با یک‌سری آدم‌های ریاکار یا کسانی است که نمازشان را درست نمی‌خوانند، صرفاً همین چیزها است؟ یا این‌که ممکن است با این چیزها شروع بشود و تبدیل شود به چیزهای دیگری که قرآن به صراحت نشان می‌دهد که این‌ها شناسایی می‌شدند. حتی این‌ها در خود مدینه با روشنگری‌های پیغمبر شناسایی می‌شدند که به آن‌ها می‌گفتند این کارها را نکنید؛ یعنی رفته رفته در مدینه شناسایی می‌شدند. و این‌ها روندشان ادامه پیدا

می‌کند تا این‌که تبدیل به **گروه و تشکیلات** می‌شود. این فکر و منطقی‌های غیر دینی توسط آدم‌های آبرومند ترویج می‌شود که این‌ها دین را کانالیزه می‌کنند! (۴: ۳۵) که خیلی مهم است و در قرآن می‌بینید در همین سوره توبه و سوره منافقین که حالا می‌خواهیم یک گذری هم بر سوره منافقین داشته باشیم الان، که نسبت به منافقین با این حرف مواجهید که این‌ها اصلاً استغفارپذیر نیستند. چرا؟ مگر این چه پدیده‌ای است که شما مواجه‌اید که این اصلاً بخشودنی نیست، اصلاً ماجرا، ماجرای بخشودنی نیست! یعنی خدا غیظ کرده این‌جا؟ چه فکر می‌کنید شما؟ یعنی خدا اینقدر غیظ کرده نسبت به این‌ها که می‌گوید عمراً نمی‌بخشم. مگر می‌شود کسی توبه کند و خدا نبخشد؟ که به پیغمبرش می‌گوید که پیغمبر تو اگر هفتاد بار برای این‌ها استغفار کنی این‌ها بخشوده نمی‌شوند. مگر می‌شود پیغمبر خدا برای کسی استغفار کند و آن استغفار عمل نکند! این یعنی چه نسبت به پدیده‌ی نفاق؟ برای این‌که مسئله، مسئله‌ی بخشودنی نیست!

کانالیزه و محدود کردن حوزه نفوذ دین

بینید شما یک وقت مواجه هستید با یک چیزی و پدیده‌ای و آدمی که این آدم خطاکاری است و بعدش می‌فهمد که خطا می‌کند و می‌آید طلب بخشش می‌کند و بخشیده می‌شود، این روال عمومی قرآن است. ولی شما دیگر با این مواجه نیستید بلکه مواجه با پدیده‌ای هستید که دین را **کانالیزه** می‌کند و تقسیم‌بندی دین که دین **حوزه‌ی نفوذش** این‌جاهاست و در این‌جاها نیست و پیغمبر حق دارد این کارها را بکند و حق ندارد این کارها را بکند و طبیعتاً چون پیغمبر حق ندارد که چنین حرکت‌هایی را انجام دهد، پس طبیعتاً من حق دارم که چنین برخوردی را با پیغمبر انجام بدهم! کسی که دین در منطق او به چنین **تفکیک**‌هایی افتاده است، او به صورت طبیعی به پیغمبر انتقاد می‌کند، او به صورت طبیعی به حکومت ضربه می‌زند و به صورت طبیعی همه این کارها را انجام می‌دهد. حالا این در چه فرآیندی باید بفهمد که باید استغفار بکند؟

شما در این پدیده‌ی نفاق اخیر دیده‌اید که کلاً نمی‌توانید کسی را راضی بکنید؟! دیدید بحث‌ها، بحث‌های بی‌فایده‌ای است همیشه؟ یعنی چیزی که اتفاق افتاده و خیلی عجیب است این است که بحث‌ها به نتیجه‌ای

نمی‌رسد! تا حالا شما شده یک نفر را قانع کنید اصلاً؟ با این که نه تو خطابه چیزی کم داریم، نه در آیه و روایت، ولی می‌بینید که نمی‌توانید کسی را راضی کنید؛ یعنی آن طرفی که در داخل آن جبهه بازیگر آن جبهه است نه پیاده نظام‌ها! اتفاقاً قرآن نشان می‌دهد که پدیده‌ی نفاق و منافقین دقیقاً گره می‌خورند به **صاحب نفوذهای** منطقه‌ی مدینه. مثلاً یک نفر مثل عبد الله ابن ابی - که البته من قبول ندارم چون یک جور رد گم کنی است - که به عنوان یکی از شاخص‌های **باند منافقین** از او یاد می‌کنند که البته هست ولی فقط او نیست بلکه خیلی‌های دیگر هم هستند که وجاهت دارند و با این منطق‌های غیر دینی حرکت می‌کنند، این آدم کسی بوده است که قبل از این که پیغمبر به مدینه تشریف بیاورند قرار بوده است این آدم بشود حاکم مدینه! یعنی در چنین جایگاهی بوده است و یکدفعه همه چیز عوض می‌شود و تبدیل می‌شود به پیغمبر و پیغمبر حاکم می‌شود. این بالاخره وجاهتی داشته در سطح مدینه، و مجبور می‌شود که پیغمبر را قبول بکند و الی آخر.

حرکت منافق با منطق‌های شبه دینی

(۵۸: ۳۹) این‌ها جزء شاخص‌هایی است که در رفتار منافقین دیده می‌شود و نه به عنوان مسئله فردی که به عنوان یک **برخورد اجتماعی** و با **عوارضی** خودش را نشان می‌دهد و البته پیدا کردنش سخت است؛ چون دارد با **منطق‌های شبه دینی** حرکت می‌کند و غلظت پیغمبر هم نسبت به آن‌ها یک شکل خاصی است. غلظت پیغمبر نسبت به بدنه‌ی کفار یک جور است، ولی هیچ برخورد این‌گونه‌ای (مدل برخورد با کفار) را نسبت به منافقین نمی‌بینیم. با آن سبک برخورد نمی‌کند. انگار پیغمبر هر جایی دارد یک کاری می‌کند! (۵۰: ۴۰)

به این نکته‌ها توجه کنید که چرا در دو جا آمده است که این‌ها استغفارپذیر نیستند. این باید چگونه بفهمد که دارد اشتباه می‌کند؟ فقط می‌توان جامعه را آگاه کرد. یک کاری که قرآن می‌کند و می‌بینیم، برخوردش نسبت به جامعه است؛ یعنی دارد جامعه را نسبت به **فضای فکری** این‌ها روشن می‌کند؛ یعنی به جامعه **پادزهر**هایی می‌دهد که خودشان دچار پدیده‌ی نفاق نشوند. این را هم می‌بینیم.

با فقه حکومتی مستند به قرآن می‌توان منافقین را شناخت

پس این (۴۲: ۴۱) پدیده‌ی منافقین یکی از عناوینی است که جا دارد یک گروهی بنشینند با کدهایی که مجموعاً در قرآن وجود دارد این را بررسی کنند که مثلاً فصل اول: منافقین چه کسانی هستند؟ و چند دسته‌اند؟ برخورد‌های دلجویانه با این‌ها چه مدلی است؟ و نوع برخورد‌های مجازات‌گونه با این‌ها چه مدلی است؟ برخورد با بدنه‌ی جامعه چگونه است در این زمان؟ به عنوان یک فقه حکومتی مستند به قرآن. این‌ها قابل در آوردن است و ما کم هم آیه نداریم؛ چون که از همین جریان احزاب به بعد می‌بینید که آیات در این باره هست به گونه‌ای که اصلاً دشمن‌های خارجی را ول کرده است! و همه‌اش بحث همین‌ها است. از قبلش در بقره هست و بعدش احزاب و نساء و بعدش ممتحنه و تحریم و بحث خود سوره منافقون و حشر در این باره است و این جای کار کردن دارد. (۴۳: ۰۷) حالا می‌گوید:

(۷۳): **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ** اصلاً چه دأبی داشته است که این وسط بحث کفار و منافقین را بیاورد؟ این‌جا همان جایی است که نقطه‌ی پیوندهایی بین کفار و منافقین را دارید؛ یعنی کفار و منافقین به عنوان جریان‌هایی که اگر فعلاً هم ارتباطی به هم نداشته باشند که داشتند، جهت جریان‌ش یکی است و متفاوت نیست! در همین توبه است که می‌گوید **وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ** (۶۸) در این‌جا کفار را می‌گذارد کنار، نسبت به باند منافقینی که گفته شد هر جا منافقین و منافقات آمده است؛ یعنی تشکیل گروه منافقین، ولی کفار را این‌گونه بیان نمی‌کند که و الکافرین و الکافرات. این کفار جدا هستند و الان دارد بحث تشکیلات منافقین را می‌گوید در مقابل تشکیلات مؤمنان که همان المؤمنین و المؤمنات هستند که آن‌جا عرض کردیم. در این‌جا داریم که **جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ**؛ با این کفار و منافقین غلظت نشان بده.

کار فرهنگی < تنظیم قوانین > مجازات

(۱۱: ۴۵) ببینید کلا سه خط موازی هست که قرآن این سه خط را در همه چیز به صورت موازی پی

می‌گیرد. یکی **کار فرهنگی** است، یکی **تنظیم قوانین** بر پایه‌ی اعتقادات فرهنگی است و دیگری **مجازات** در

مقابل آن قوانین است و این سه کار را در همه جا پیاده می‌کند در مسائل دینی علی‌الخصوص در مسائل اجتماعی؛ یعنی ۱- کار فرهنگی، روشنگری فرهنگی، ساختن زمینه‌های اعتقادی برای طرف ۲- کار دوم این است که تنظیم قوانین می‌کند، نه این که هیچ قانونی برایش تنظیم نمی‌کند و فقط کلاً یک سری اعتقادات ارائه می‌دهد که مثلاً شما فقط طهارت قلب داشته باش و اگر شما طهارت قلب داشته باشی دیگر برای ما کافی است، نه! می‌بینید که تمام این قوانین چه در بحث فردی، چه در اجتماعی همه براساس همان اعتقاداتش است. اگر این قانون، قانونی در سطح اجتماع باشد، قطعاً مجازات هم براساس آن تنظیم می‌کند، لذا هیچ‌کدام را به نفع دیگری خنثی نکنید. قرآن این سه خط هم به صورت موازی پیش می‌برد. (۵۸: ۴۶)

دین هرگز بدون شاخص اندازه‌گیری نمی‌آید

شما سوره مبارکه حدید، آن آیه معروفش، آیه ۲۵ را بیاورید! لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ؛ کلاً رسل با بینات می‌آیند وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ؛ و با آن‌ها مجموعه‌ی قوانین، احکام و میزان‌هایی می‌آید، یک سری شاخص می‌آورد. لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

ببینید این که کتاب می‌آورد و میزان می‌آورد با آن؛ یعنی شاخص می‌آورد. اولین مسئله‌ای که در مورد میزان مهم است، این است که شاخص دارد؛ یعنی دین بدون شاخص نمی‌آورد؛ این که کتاب‌هایی بیاورد که یک سری مجموعه قوانین دارد، ولی شاخص اندازه‌گیری ندارد. چون صرفاً بحث تقوای طرف نیست، بلکه می‌خواهد قانون بیاورد. بحث کتاب را اگر خدا بخواهد در جای دیگری خواهیم کرد.

قرآن کتاب قانون

در سوره بقره، آیه ۲۱۳ یک بحثی هست که باید مشخص شود که کتاب به معنای قانون و مجموعه‌ی قوانین است، نه به معنای چیزی که بین دو جلد قرار می‌گیرد و این یک فرهنگ قرآنی است در مورد کتاب، و بعدش با آن میزان هم می‌آورد؛ یعنی شاخص اندازه‌گیری هم می‌آورد لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ تا این جایش کفایت می‌کند

برای این که مردم قسط را بپا دارند و باید خود مردم هم آن را بپا دارند، ولی تا همین قسمتش دیگر کفایت می‌کند؛ یعنی حرف با دلایل روشن برایش بیاید، قوانین و شاخص‌های اندازه‌گیری بیاید که فرد خودش را با آن‌ها محک بزند که مثلاً اینقدر باید نماز بخواند، اینجوری باید روزه بگیرد و حجاب باید اینجوری باشد و ... شاخص دارد؛ یعنی ما فقط این که حجاب داشته باشید نداریم، و این می‌شود **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا**؛ که از این‌ها تجاوز نکن! **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** (بقره: ۲۲۹)، کافرون، فاسقون. حالا شما می‌خواهی بیشتر انجام بدهی، بیشتر زکات و صدقات مستحب بدهی بده! ولی اینقدر زکات است و اینقدر خمس که این‌ها می‌شود حدود الله.

لازمه ماندن در محدوده خدا رعایت حدود خداست

(۲۹: ۵۰) نکته‌ی مهمی در بحث حدود الله است که بارها عرض شده است که اگر این حدود وجود نداشته باشد، شما چگونه می‌فهمید که از خطوط بیرون رفته‌اید؟ همه‌ی دنیا هم قبول دارند که باید قانون بدهند و قانون داشته باشد، منتها نمی‌دانم چرا به این شرع خدای بی‌صاحب می‌رسند - چون می‌دانید که خدا صاحب ندارد! - نسبت به این‌ها حرفشان این می‌شود که این چیزها چی است؟! دانشجو این آدم‌های فرهیخته‌ی غیر فرهیخته می‌آید با سخیف‌ترین عباراتی که ما در بازار هم گاهی اوقات نمی‌شنویم - می‌گوید مگر خدا بچه است که به این چیزها گیر بدهد! نه! خدا بچه نیست آخر این چه استدلالی است! مثل این که بگویند این راهنمایی رانندگی مگر بچه‌اند که آدم را جریمه می‌کنند؟! چقدر آدم‌های عقده‌ای هستند مثلاً. خدا مگر بچه است که گیر بدهد به این که مثلاً ۴ رکعت نماز بخوان! (۴۸: ۵۱) طرف دانشجوی مهندسی آمده بود می‌گفت مگر خدا بچه است که می‌گوید ما یک شب تقدیرات عالم را رقم می‌زنیم، چه ربطی دارد به بچه بودن خدا؟ خوب قاعده‌ی عالم اینگونه است حالا گیر داده بود به شب قدر!

عرف شاخص حدود نمی‌تواند باشد

(۵۲: ۰۸) حدود الهی باید مشخص باشد و اگر از آن‌ها بزنی بیرون، در واقع از مرزهای الله داری می‌زنی بیرون؛ چون دیگر روی **مرزهای الله** حرکت نمی‌کنی، بلکه داری روی **مرزهای خودت** حرکت می‌کنی و می‌شوی **أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** (جائیه: ۲۳) این جاست که وقتی مرزها دست خود آدم می‌افتد، رفته رفته یک چیز دیگری می‌شود. طرف می‌گوید حالا مگر جلوی مو اشکال دارد؟ اگر گفتند: خدا گفته که جلوی مو اشکال ندارد، این می‌شود حرف خدا، ولی اگر گفته است که اشکال دارد و تو اینجوری می‌کنی، کجا می‌خواهی متوقف کنی و بگویی دیگر یک حدی وجود دارد؟ آیا شما به حد قائل هستی یا نه؟ پس اگر حد هست شما بگو کجا! من این‌ها را از آن‌ها سؤال کرده‌ام و جواب ندارند! اگر هم جواب می‌دهند می‌گویند عرف می‌گوید. می‌پرسم کدام عرف می‌گوید؟ می‌گویند عرف الان. می‌گویم اگر عرف الان تغییر کرد چه؟ اگر همین طور رفت عقب چه؟ و آن وقت می‌بیند که نه! اینجور که خیلی بد می‌شود و خودش هم می‌فهمد که این مدتش بد است دیگر، خودش به بد بودن فعل پی می‌برد، و دیگر جواب ندارد. (۵۲: ۵۳)

ما حدود الله داریم. تا این جا کار تمام است، ولی بعدش دارد **وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ**؛ تا این جایش برای اقامه‌ی قسط کفایت می‌کرد. احتیاج داشت که قوانین حکیمانه‌ای بیاید و شاخصی هم داشته باشد ولی از این جا به بعدش مجازات داریم، شمشیر می‌آید وسط و **وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ**؛ این که ما از آسمان آهن را نازل کردیم که تویش یک درد شدیدی وجود دارد.

سؤال: خدا آهن را نازل کرده؟!

جواب: ببینید خدا کلاً همه چیز را نازل می‌کند و این اشاره به این بحث می‌تواند باشد که همه چیز یک قدری دارد در نزد ما **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** (حجر: ۲۱)؛ همه چیز نزد ما است و همه چیز را ما به اندازه از عوالم بالاتر نازل می‌کنیم. فقط به این معنا نیست که آهن برای زره و لباس رزم نازل شده است. در آن جا که می‌گوید: **وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ** (سباء: ۱۰)؛ حديد را نرم کردیم در دست داوود، گفته است. این جا نسبت به این است که همه چیز در عوالم بالا هست، به عوالم پایین نازل می‌شود. این جور نیست که این جا به وجود می‌آید! **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ**؛ هر چیز به قدر معلومی نازل شده

و به پایین می‌آید و بنابراین حدید را نازل کردیم. اصلاً یک چیزهای دیگری هم در قرآن گفته نازل می‌کند که آدم تعجب می‌کند مگر این‌ها هم نازل می‌شوند؟! مثلاً **وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ** (زمر: ۶)؛ یعنی ما مثلاً گاو نازل کردیم!^۲

اعلمیت از شرایط ولی فقیه نیست

سؤال: اگر خاطرتان باشد قبلاً به ما می‌گفتید و در تاریخ هم بوده که مثلاً عالمی که در بغداد بوده و عالمی که در قم بوده است، نظرات فقهی متفاوتی داشته‌اند و شما به ما می‌گفتید که ممکن است فقیهی که در لبنان باشد، نظرش درباره‌ی حجاب با فقیهی که در قم است متفاوت باشد. حالا اینقدر اختلاف نظر قبول ولی شما فرض کنید که شما می‌رفتید یک کشور خارجه؛ یعنی حالا کسانی که رفتند در فرهنگ غرب و حالا قرآن را می‌خوانند و با نگاه خودشان می‌فهمند و این می‌شود منافقانه آن وقت ممکن بود کسانی همین حرف را به شما بگویند که شما این آزادی‌هایی را که قائل‌اید به خاطر این است که با فرهنگ آن‌ها و اینترنت آشنا شدید.

جواب: این برمی‌گردد به این نکته که (۵۹: ۰۰) درست است که مقوله‌ی فهم متفاوت است، ولی آیا این تفاوت به معنای بی‌در و پیکر بودن و غیر اجتهادی بودن آن است؟ وقتی می‌گوییم فهم با توجه به شرایط متفاوت است آن هم فهم مبانی دین، آیا این قدر بی‌در و پیکر است که ندانیم در مقابل کفار باید چه کنیم؟ یک نکته مربوط به امروز ماست که چه کسی باید تشخیص بدهد؟ دقیقاً مشخص است که چه کسی باید تشخیص بدهد و آن هم آقای خامنه‌ای است. می‌دانید چرا؟ این همان بحث‌هایی است که آقای منتظری در کتابشان می‌کنند، ولی من با چشمی و صد نم جانی و صد آه باید آن کتاب را بخوانم که آقای منتظری! کاش این حرف‌هایی را که اینجا نوشتید خودتان عمل می‌کردید که وقتی ولی فقیه زمان حرف می‌زند، دیگر هیچ کس حق ندارد حرف بزند و گرنه تعدد حاصل می‌شود! در کدام فرض این حرف را می‌زند؟ در فرضی که شما ولی فقیه زمان را قبول ندارید! این حرف را می‌گویند. چون در غیر این صورت جامعه‌ی اسلامی می‌ترکد. (۴۴: ۰۰: ۰۱)

(۴۵: ۰۰: ۰۱) در فرضی که شما ولی فقیه زمان را قبول ندارید، باز هم حق ندارید حرف بزنید! یعنی وقتی شرایطش را برای او محرز نمی‌دانی و خیلی هم عجیب است که آقای منتظری در کتاب ولایت فقیه خودشان ۸ شرطی را که گفته‌اند، در هیچ‌یک از آن‌ها مرجعیت و اعلمیت نیست، در حالی که در سخنان اخیرشان هم مرجعیت را تأکید کردند و هم اعلمیت را! من به عنوان یک جوجه طلبه باید تعجب بکنم یا نباید تعجب بکنم؟! که چه شده است که شما آن‌جا که این‌ها را نوشتی نه مرجعیت و نه اعلمیت را طرح کردی، فقط بحث فقاقت را طرح کردید که درست هم هست؛ چون باید فقیه باشد، پس چرا آخرش گیر دادی به مرجعیت و اعلمیت که اعلم هست یا نه؟! (۴۹: ۰۱: ۰۱)

نفاق فقط در بدنه حکومت اسلامی شکل می‌گیرد!

ببینید (۵۶: ۰۱: ۰۱) پدیده‌ی نفاق را اصلاً بدنه‌ی حکومت اسلامی می‌تواند بفهمد و تحمل کند؟ یعنی این پدیده در خارج از بحث حکومت اسلامی اصلاً مورد پیدا نمی‌کند؟ در زمان شاه مگر ما کم عالم داشتیم؟! این همه علمایی که در زمان شاه وجود داشتند خوب شاه به عنوان سلطان و رئیس مملکت کارهایی می‌کرد، کبری و منطق‌های دینی را رگباری در جامعه پخش می‌کردند، علما هم اعتراض می‌کردند، یا اعتراض نمی‌کردند. اصلاً چه نفاقی باید این‌جا شکل بگیرد؟ نفاق جایی شکل می‌گیرد که شما **سیطره‌ی فکر و منطق دینی** را داشته باشید و در این سیطره کسانی هستند که با ادبیات دینی نمی‌توانند این سیطره را هضم کنند که دین می‌خواهد در تمام شئون تو تصرف بکند. این را نمی‌توانند هضم بکنند. (۲۵: ۰۳: ۰۱)

اصلاً یکی از راهکارهایی که می‌بینید در همین سوره منافقون که می‌خواستیم یک مرور تند از بالا به پایین آن برویم – این پروازهای از بالا روی سوره‌ها خیلی باحاله! یک وقت مثل این سوره توبه می‌خواهیم برویم و شخم بزنیم و یک بار فقط می‌خواهیم یک پرواز از بالا بکنیم و ببینیم که چیه اصلاً این سوره؟ آن راهکاری که به بدنه جامعه می‌دهد در قبال توطئه‌ی منافقین فکر می‌کنید چیه و چه باید باشد؟ **ترویج دین** و ترویج ذکر الله و این‌که ای مسلمان! اگر بخوای حواست را به زن و بچه و کار و شغلت فقط معطوف کنی، کنار معارف دینی

کم خواهی آورد. حالا این را در سوره منافقین می بینید که اصلاً ترتیب آیات عجیب است که می بینی بحث منافقین است و یکدفعه بعد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** (۹) که نکند این ها شما را به لغو بیندازد!

منطق دینی مسلط بر همه عرصه ها

بارها عرض شده که منطق دینی چون منطقی است که چون می خواهد در همه ی عرصه ها نفوذ بکند، پذیرشش برای الان ما سخت است و برای آن ها هم سخت بوده است. یادتان است آن آیه ای که خواندیم **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا** (احزاب: ۳۶). **مِنْ أَمْرِهِمْ**؛ یعنی در امور خودش هم نمی تواند تصرف کند و شخص اختیاردار امور شخصی خودش هم دیگر نیست! لذا شما اگر قبول بکنید که پدیده ی نفاق اصلاً در بدنه ی حکومت اسلامی معنا دارد.^۴

هرگز دو امام در یک زمان ولایت ندارند

(۵۷: ۰۶: ۰۱) حالا وقتی این ها در بدنه ی حکومت اسلامی دارد شکل می گیرد و حکومت اسلامی هم که باید رهبر باید داشته باشد، آن وقت همه ی این ها در قواعد اجتماعی مضمحل است. برای همین است که ما رهبر فرد داریم. برای همین است که امام رضا(ع) در مورد ائمه می گوید:^۵ دو تا امام نمی توانند با هم کنار بیایند! **دو تا امام! دو تا امام معصوم و مفترض الطاعه نمی توانند با هم کنار بیایند، تعجب نمی کنید؟ یعنی دو تا امام معصوم و مفترض الطاعه در یک زمان نمی توانیم داشته باشیم؛ چون همم و عزمشان متفاوت است و اراده های متفاوت دارند، در حدیث صحیح آمده! برای همین است که پرسیده شده که آیا امامین می تواند در زمین باشد؟ گفتند: لا إِلا وَأَحَدَهُمَا صَامِتًا مَأْمُومًا لِصَاحِبِهِ؛ یعنی نه این که دو امام و یکی شان **صامت** بلکه یکی شان مأموم؛ یعنی یک امام. ما در هر زمان یک امام بیشتر نمی توانیم داشته باشیم؛ چون که اصلاً اراده های متفاوت ممکن است داشته باشند، حتی در همین بحث خود آقای منتظری در کتاب ولایت فقیه می گویند یکی از فرض های ولایت فقیه فرض **شورای رهبری** را مطرح می کنند و بعد که نقل می کنند می گویند که من اول فکر می کردم که این چیز**

خوبی است و بعداً فهمیدم که عمراً نمی‌شود چنین چیزی را داشت، اصلاً محال است! خودشان می‌گویند که در **تصمیمات کلان** مگر می‌شود با شورای رهبری کار کرد؟^۶ (۳۹: ۰۹: ۰۱)

سؤال: بحث جایگاه است؛ یعنی آن زمان هم آقای رفسنجانی در جایگاه **شورای رهبری** قرار می‌گرفتند و آن جایگاه منزه است.

جواب: نه! بحث شورای رهبری است، شورا یعنی اراده‌ها را می‌خواهیم تجمیع بکنیم، در حالی که اراده باید مال یک نفر باشد و فهم مسلط هم مال یک نفر باشد. نمی‌شود که همه بگویند من هم اینطوری می‌فهمم، اشکال ندارد خوب بفهم. شما یک اردو را می‌توانید با چهار تا فهم مسلط اداره کنید؟!

سؤال: خوب نظر قاطبه است و پنج تا عقل بهتر از یک عقل کار می‌کند.

جواب: اشکال ندارد، شورا برای رهبری، **تشخیص مصلحت** برای رهبری اشکال ندارد. الان صحبت من و شما این است، سؤال این است که ما الان در ایران چگونه باید زندگی کنیم؟

جنگ با حکومت اسلامی با سلاح استدلال دینی!

ببینید (۱۵: ۱۱: ۰۱) شما یک موقع می‌گویید که من اصلاً تحت نفوذ حکومت اسلامی نیستم، اگر حکومت اسلامی نیست، پدیده‌ی منافقین خیلی هم معنا ندارد چون که پدیده‌ی نفاق پدیده‌ای است اجتماعی. ببینید من دارم تلاش می‌کنم که بگویم پدیده‌ی نفاق یک **پدیده‌ای اجتماعی** است، نه یک **پدیده‌ی فردی** و باطنی. اگر **حکومت اسلامی** نیست اصلاً پدیده‌ی نفاق به این شکل و با این دم و تشکیلات اصلاً نیست، این یک نکته. اگر چیزی به اسم حکومت اسلامی هست، این باید با یک **فهم مسلط** اداره بشود، با **یک فقیه** باید اداره بشود. شما الان می‌خواهید بفهمید که این‌جا چگونه باید عمل بکنیم که نشویم منافقین؛ نکته دقیقاً همین است که شما باید گره بخورید به رهبری و گرنه تبدیل می‌شوید منافقین، بی‌برو برگرد! اگر آن حرکت گره نخورد به حرکت رهبری، تبدیل می‌شود به حرکت منافقین؛ چون که دارد با همان منطق و همان فرآیند استدلال‌های دینی دارد می‌آید به جنگ حکومت اسلامی! دارد می‌آید به جنگ بدنه‌ی حکومت اسلامی.^۷ (۴۰: ۱۲: ۰۱)

نقطه محوری همیشه ولایت فقیه است و نوک حمله دشمن نیز هم!

(۵۰: ۱۳: ۰۱) ما کاریکاتور آخوند تا حالا ندیده بودیم که هیچ کجا کشیده بشود که این‌ها کشیدند! راجع به کی؟ راجع به کسی که دارد روی همین بدعت‌ها و انحراف مفاهیم که داریم **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ** (مائده: ۱۳) دارد در مقابل کسانی که دارند از موضع خارج می‌شوند، موضع‌گیری می‌کند! ببینید چه بود که ما قبل از انتخابات این حرف‌ها را داشتیم و همیشه هم این هست ولی دیگر ما سر و صدامان در آمده بود و خیلی‌ها اعتراض کردند. گفتم این‌ها فهمیدند که **نقطه‌ی محوری** کجاست و نقطه‌ی محوری برای حکومت اسلامی همان **ولی فقیه** است. ^۸ (۳۸: ۱۴: ۰۱)

اگر ما فکر می‌کنیم که در بدنه‌ی حکومت اسلامی فقیهی هست و باید یک نفر باشد که آنجا حرکت بکند، پس **فهم مسلط** می‌خواهد شما شدید ولی فقیه، فهم شما خواهد بود. من نمی‌خواهم بگویم که فقط یک فهم وجود دارد در مسئله‌ی دین! شما یک بار می‌خواهید در مقام ثبوت صحبت بکنید که آیا فهم‌های آدم‌ها در دین فرق می‌کند؟ من می‌گویم که در اصول و امهات نه! ولی در فروغش فرق‌هایی می‌کند. شاهدش این مجموعه‌ی رساله‌هایی که با هم فرق می‌کند، با یک روایت می‌بینید که حرف‌های متفاوت زده می‌شود. یک موقع هست که شما می‌خواهید بگویید که در مسئله‌ی حکومت این فهم‌های متفاوت راهی دارد؟ نه! هیچ راهی برای عرض اندام ندارد مگر این‌که در مسئله‌ی حکومت نباشد. طرف در بحث تجافی می‌خواهد بنشیند یا نیم‌خیز بگیرد، مشکلی نیست، اما در مسئله حکومت **فهم دو امام** کنار هم می‌ریزد و **فهم یک امام** می‌شود، یعنی یک امام حرف می‌زند و یک امام مأموم است. همه مأموم آقای خامنه‌ای هستند، همه. چه گنده‌تر از آقای خامنه‌ای باشد از نظر علمی، چه کوچک‌تر باشد! لذا همه باید فهم‌هایشان را در آن راستا قرار بدهند. این آن نکته‌ای است که سرّ سیاسی عمیق دین است. امام به عنوان همین **سرّ سیاسی عمیق**، که می‌خواهد برود و حکومت را بگیرد و حکومت بدون یک قانون و یک منطق و یک فهم نمی‌تواند اداره شود، هر کاریش هم بکنید بر می‌گردد به یک فهم چون که

می‌خواهد به صورت یک **امر الهی** بشود که **امضای شریعت** پایش باشد. آن وقت اگر آدم خودش را با **جهت رهبر** تنظیم بکنند **مصون** از **خطر نفاق** هستند اصلاً. بحث قرار بود به این جاها کشیده بشود ولی نه به این زودی.

ببینید () تشخیص دادن کبری‌های دینی کار همه نیست. شما در سطح بازار نمی‌توانید این کار را بکنید که همه کبری‌های دین را تشخیص بدهند، منطق‌های دین را تشخیص بدهند و **جهت‌گیری** بکنند، این نمی‌شود ولی یک شاه بیت وجود دارد برای حکومت اسلامی که اگر بتوان آدم‌ها را به این شاه بیت متصل کرد، مصون می‌مانند و آن مسئله‌ی خود رهبری است. مسئله‌ی رهبری جامعه‌ی اسلامی توسط یک فقیه این خودش حرف گنده‌ای است که باید اینقدر بماسونید تا برایتان جا بیفتد. ببینید یک فقیه به عنوان نصب امام معصوم و به عنوان کسی که فقط او می‌تواند این جایگاه را بگیرد که آقای منتظری هم همین را می‌گویند که فقط فقیه می‌تواند این جایگاه را بگیرد، فقط و فقط حق فقیه است که آن‌جا بنشیند.

این که فقط و فقط **حق فقیه** است که حکومت‌داری بکنند این یعنی چه؟ فقط و فقط **حق فقیه جامع الشرایط** است که حکومت‌داری بکنند؟ اگر کسی خودش را به این نقطه گره بزند خوب است. آن وقت اگر فقیه‌ی بشود رهبر که این فقیه کبری‌های دین نیست، فقیه جامع الشرایط عادل و شجاع که همه‌ی آن خصوصیات را دارد، بعد این برود و حرف‌های غیر دینی بزند مثلاً بگوید امروز روزی است که در مقابل کفار باید کرنش بکنیم و دیگر باید این کفار را پذیرفت و این‌ها مسلط‌های روزگارند!^۹

به هر حال آدم‌ها به این شاه‌بیت گره بخورند از خطر نفاق مصون هستند. لزومی ندارد همه خودشان کبراهای دینی را داشته باشند. در برخورد اجتماعی اگر فهم‌ها متفاوت باشد اشکالی ندارد ولی کسی حق ندارد کنار برگ رهبر خودش یک برگ بگذارد. بگوید این برگی است که من می‌گذارم و براساس آن عمل می‌کنم و موضع‌گیری می‌کنم! خود آقای منتظری گفته که شما به عنوان فقیه‌ی که حرف رهبر را قبول نداری، حق نداری حرف بزنی! ایشان در «امر ثانی»^{۱۰} بیانی دارند که وقتی می‌خواندم گفتم: چشمی با صد نم و صد آه! کاش این حرف‌هایی که خودتان می‌زدید عمل می‌کردید که در این صورت ما دیگر بحران منافقین پیدا نمی‌کردیم. یکی از تئوری‌های

قرآن، تاکتیک انزوا و بایکوت است؛ یعنی نوع برخورد با منافقین بایکوت کردن منافقین است به مدل‌های مختلف.

اگر رهبر باید فقط معصوم باشد آیات قرآن به چه درد ما می‌خورد؟

یکی از شاخص‌های بزرگ منافقین **مخالفت با رهبری** است. (۳۳: ۲۴: ۰۱) یک موقع شما می‌خواهید ریشه‌های فکری یک پدیده را شناسایی کنید که اصلاً این پدیده‌ها با چه ریشه‌های فکری شکل می‌گیرد و با چه منطقی‌هایی جلو می‌آید؟ یعنی چه جوری می‌شود که آدم‌ها می‌شوند منافق؟ و یک موقع می‌خواهید خصوصیات این‌ها را که در سطح جامعه چه جوری عمل می‌کردند؟ نقطه محوری عملشان علیه رهبر حکومت اسلامی است و اتفاقاً این بحث، **معصوم و غیر معصوم** هم ندارد! بارها گفته‌ام پدیده‌های اجتماعی که **اولی الامر** دارد اداره می‌کند که بارها و بارها امام این نکته را دارد تذکر می‌دهد. این نقطه به نقطه معصومیت هیچ ارتباطی ندارد و او اولی الامر و صاحب امر است و باید اوامرش را گوش بدهند و الا این بحث‌ها به چه درد می‌خورد؟ یعنی اگر عصمت در شخصیت پیغمبر به عنوان رئیس حکومت اینقدر نقش محوری داشت که هر چه ما بگوییم در نقطه‌ای به نام عصمت قطع می‌شد، پس این آیات به چه درد جامعه اسلامی می‌خورد؟ آیا باید حکومت تشکیل داد یا نداد؟ اصلاً ما حکومت اسلامی داریم یا نداریم؟ حکومت اسلامی رهبر تعیین شده دارد یا ندارد؟ اول این‌ها را حل بکنیم که این رهبر عصمت ندارد ولی تالی تلو معصوم است و آن ۸ شرطی که گفتند یکی از آن‌ها بحث ذکورت است که مهم نیست. (۰۰: ۲۷: ۰۱)

آقای منتظری: لازمه حکومت اسلامی ولایت فقیه است

سؤال (۱۷: ۲۷: ۰۱) شما باید این سؤالات را برای خودتان حل کنید. حکومت اسلامی با معیارهایی که دارد به قسم حضرت عباس داریم؟ بروید کتاب *دراسات الولايت الفقيه و الدوله الاسلاميه* آقای منتظری را بخوانید، ترجمه هم شده و ببینید حکومت اسلامی چیست و چه کسانی باید حکومت کنند؟ آن وقت بینی و بین الله آن ۸ شرطی که آقای منتظری گفتند ببینید آیا به شخص آقای خامنه‌ای تطبیق می‌کند، یا نمی‌کند؟ و نشان بدهید

که روی یک نفر بالاتر از ایشان تطبیق می‌کند یا نه؟ بنابراین اگر حکومت اسلامی دارید که معارفی دارد، رهبری دارد همه چیز حول رهبری شکل می‌گیرد. حکومت اسلامی بدون ولی فقیه معنا ندارد. چرا؟ چون جزء تعریف‌های حکومت اسلامی این است که حکومتی که رهبرش فقیه است. (۲۰: ۲۹: ۰۱) لذا شما حکومت اسلامی نمی‌توانید داشته باشید بدون این که رهبری فقیه و جامع شرایط داشته باشد که همه چیز حول او شکل می‌گیرد و خود آقای خامنه‌ای قبل از انقلاب و قبل از رهبری خودشان در سال ۶۶ می‌گویند: همه چیز از بالا تا پایین مملکت مشروعیت تصرفات درستشان را از او می‌گیرد و نظر امام هم همین بوده است لذا در مسئله رهبری در جامعه باید آنقدر رویش مانور داد و بحث کرد و جا انداخت که آدم‌ها بفهمند که اگر می‌خواهند شاخص پیدا بکنند اول نقش رهبر را جا بینداز. این را که جا انداختی مشخص می‌شود که هر حرکتی می‌کنی آیا جزء بدنه منافقین عمل می‌کنی یا نمی‌کنی؟ یا منافقی یا **الذین نافقوا** هستی؛ یعنی کسانی که **حرکت‌های منافقانه** دارند انجام می‌دهند، بعد می‌فهمید که توی این جامعه باید چه کار بکنید؟

صلوات!

۱. چرا امام‌زاده‌ها بیشتر از امام حاجت می‌دهند؟
این که امام‌زادگانی که دارای مرتبه‌ی پایین‌تری هستند، گاهی در کاسه‌ی آن‌ها انگار که بیشتر می‌دهند. گاهی یک امام‌زاده‌ی کوچک در یک گوشه پیدا می‌کنید که می‌گویند این خیلی حاجت می‌دهد و واقعاً هم اینجوری است، در حالی که امام واسطه‌ی فیض است. خیلی از آن به خاطر آن است که آن امام‌زاده سطح درکش به اندازه‌ی امام نیست! جاهتی دارد که بگیرد و بدهد، ولی افق نگاهش به حدی نیست که ۵۰ سال بعدش را ببیند. لذا او می‌گیرد و می‌دهد، پس صرف این که کدام امام‌زاده مجرب‌تر است، نمی‌توان مدل ارتباط با خدا را عوض کرد. ارتباط با خدا و استشفاع از محضر اهل بیت باید با یک ادبی همراه باشد. ادبش هم این است که این‌ها بهتر می‌فهمند بالاخره، این‌ها حکمت آدم را بهتر از خود آدم تشخیص می‌دهند. خدا خودش بهتر می‌داند، آن وقت شما قلبت به یک سمت کشش دارد پس چشم بینداز به آسمان و یک چیزهایی طلب کن. از خدا یک چیزهایی طلب کنیم، گریه هم بکنیم، ولی آن وجه را هم در نظر داشته باشیم.
۲. این مستند به یک بحث زبان قرآنی است که در قرآن ترتیب‌ها معنا دارد. این برمی‌گردد به حدود ۴ یا ۵ سال پیش که بحث نکات زبان قرآنی را می‌گفتیم و جزوه هم شده است.
۳. سؤال: شما بحث منافقین را که مطرح کردید گفتید کسانی که می‌روند فرهنگ غرب را می‌گیرند و بعد همین‌ها حالا می‌خواهند دین‌شناس شوند و تئوری بدهند در دین و این می‌شود نفاق. درست است؟
جواب: همه بحث نفاق را به این نگفتم، ولی یکی از ریشه‌های اصلیش این است.
۴. برای همین است که من بارها به شما گفته‌ام که خدا رحمت کند امام را که ما با امام، قرآن فهمیدیم. شما صد برابر فهم ما را بگذارید می‌شود المیزان. درست است؟ هزار برابر فهم ما را بگذارید می‌شود علامه طباطبایی. چون این تفسیرها را قبل از انقلاب نوشته است می‌بینید که در این قسمت‌ها چقدر دست خالی است! دست خالی است به این معنی که اصلاً علامه نمی‌توانسته تصور بکند که منافقین یعنی چه کسانی؟ همه‌اش می‌بایستی ذهنیت‌های تاریخی را مرور می‌کرده است در حالی که ما الان **أظهر من الشمس و أبین من الالمس** داریم می‌فهمیم که چه مجموعه تفکری را می‌گویند تفکر منافقین؟ و اصلاً به آن رجوع دیوانه و زنش نمی‌گویند منافقین! چون اصلاً منافقین آن‌ها نیستند که! حالا می‌فهمید **هُم الْعَدُوُّ فَأَحْذَرُهُمْ** (منافقون: ۴)؛ در این‌جا دستور حذر داده است از آن‌ها؛ یعنی ترس و کناره‌گیری یعنی اگر دشمن بخواهد این‌ها هستند.

۵. حالا شرحش را نخواهید؛ چون باید فصل مشبعی در این باره بگویم.
۶. و ما الان می فهمیم که چه فتنه‌ای از سرمان برداشته شده است! شورای رهبری می شد کی می شد خوب حداقلش آقای رفسنجانی و آقای خامنه‌ای می شد دیگر! ببینید چه مشکلی در جامعه به وجود می آمد!
۷. من نمی گویم که نسبت به این جا نقد نکن و مثلاً نگو این جا چرا و یا این که اینجا دیگر نقد نه! این ها نیست. گاهی او دارد اقدام می کند، منطق های غیر دینی که شاخ و دم ندارد. ۸ سال منطق های غیر دینی، منطق های کاملاً غیر دینی در سطح روزنامه زده می شد. از بحث ترویج جامعه ی مدنی تا بحث پیوستن به کنوانسیون حقوق زنان، تا ارتباطشان با کشورهای غربی و برخوردشان با کشورهای خارجی، عزت و تعریف عزت در مملکت، تمام مفاهیم را عوض کردند این ها! هر عنوانی که این ها دست گذاشتند رویش، به کثافت کشیدند، در سطح روزنامه هم ترویج کردند و بعد به اسم آزادی هر کسی که خواست در مقابل این ها جهت گیری بکند به بدترین وجهی او را ملکوک کردند.
۸. قبل از انتخابات وقتی که حرف های ما چاپ شد و خیلی هم بابت آن فحش خوردیم، بحث این بود که نکته را یادتان نرود که این جریان می خواهد نقطه ی محوری را بزند! گفتند چقدر شما بدبین هستید. گفتیم این منطق باید این را بزند، کسی که این منطق ها را دارد باید این نقطه را بزند و اگر نزند احمق است! و بعد از انتخابات دقیقاً نشان دادند که این را می خواهند بزنند، همه اش بهانه بود.
۹. (۱۴: ۲۰: ۰۱) ولی ما هر چیزی که می بینیم در این رهبر اینگونه نیست. من این را به عنوان کسی که دیگر دینم را حاضر نیستم به این چیزها بفروشم- آقای خامنه‌ای به خصوص بعد از انتخابات، تک تک جملاتشان را به عنوان یک قرآن شناس پاورقی می زنم و بهتان نشان می دهم که این ها آیه های قرآن است، تک تک جملاتشان را. بارها و بارها پای صحبت های آقای خامنه‌ای یاد این صحبتی می افتم که البته گوینده اش آدم مثبتی نیست، ولی راجع به پیغمبر حرف مثبتی زده است- خدا گذاشته توی دهنش- که گفته «كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ» که خُلُق پیغمبر قرآن بود. کسی که اینقدر ذوب است که تک تک حرف هایش از قرآن است. خوب این اگر فقیه نیست که هست، اگر شجاع نیست که هست و ... آن وقت اگر این نه پس کی؟ بقیه فرسنگ ها با آقای خامنه‌ای فاصله دارند که من می ترسم از بحران رهبری بعد از ایشان، چون که فرسنگ ها فاصله است با ایشان الان مگر این که خدا کسی را در آستین داشته باشد و آن زمان رو بکند! (۴۱: ۲۱: ۰۱)
۱۰. بحث امر ثانی را الان دارم در حوزه مشکلات می گویم.